

اتحاد برای همه پرسی

ترجمه فصل ۷ - قیام بدور از خشونت و نافرمانی مدنی

از کتاب «نسیم دگرگونی» بقلم رضا پهلوی

<http://www.rezapahlavi.org/book2/>

- تحول سیاسی‌ای که در نتیجه خشونت شکل بگیرد - حال چه از راه یک کودتای نظامی باشد و چه ترور و قتل و جنگ داخلی - در اغلب اوقات، یک موقعیت نامطلوب سیاسی را با نمونه‌ای به مراتب وخیم‌تر و بدتر جا به جا می‌کند.

- هر چند ممکن است برخی تصور کنند که مبارزه «بدور از خشونت»، نوعی بی‌ارادگی و کنش‌پذیری است، ولی در واقع، مبارزه بدور از خشونت، پیکاری فعال و پرتوان است: بخاطر اینکه نافرمانی مدنی از نیروی مردم - از نیروی تمامی مردم - نشات می‌گیرد؛ مردمی که فعال و مصمم و همگی به یک طرح مشخص و رفتاری آگاهانه متعهد هستند.

قیام بدور از خشونت و نافرمانی مدنی علیه ملایان حاکم، از باورهای اساسی من در مورد مبارزه ملی ما برای رهائی ایران است. البته به نیکی آگاهم که بسیاری از هم‌میهنانم، بدون خونریزی و بدون وقوع یک رویارویی خشونت‌بار، تحول سیاسی در ایران را امکان‌پذیر نمی‌دانند چرا که کارنامهٔ سیاه این رژیم، مملو از سرکوب، قتل، ظلم و ستم است.

اما بعنوان یک دانش‌آموز تاریخ، من باور خود را بر مبنای نیروی مردم و توانائی آنان در به ثمر رساندن آنچه که باید به یمن اراده، تصمیم، سازماندهی و برنامه‌ریزی انجام پذیرد، پایه‌ریزی کرده‌ام. در گذشته نه چندان دور، شاهد رویدادهای مهیجی در یوگوسلاوی بودیم که به عزل و سرنگونی دیکتاتوری چون اسلوبودان میلوسویچ انجامید. مهیج‌تر از آن، نحوه فروپاشی امپراطوری شوروی سابق بود که در واقع، بدون خونریزی، بدون یک کودتای خشونت‌آمیز، یا حتی قتل و ترور صورت گرفت. اندونزی، آفریقای جنوبی و شیلی، نمونه‌های دیگری هستند که اقتدارگرایان نتوانستند در پشت پرده زورگوئی پنهان شده و در مقابل پایداری مردم و سرکوب قیام بدور از خشونت آنان، راهی به پیش نبردند.

تا آنجائی که به ما ایرانیان مربوط است، نیازی نیست که برای یافتن پدیده‌هایی مشابه، به افق‌های دوردست بنگریم؛ برای مثال، انقلاب سیاسی ۱۳۵۷ و خشونت‌ی که جمهوری اسلامی از زمان ظهور خود در رویارویی با ایرانیان بکار برده است. پس از گذشت بیش از دو دهه، کشور ما در چنگال آهنین رژیم‌ی گرفتار شده‌است که از وحشیانه‌ترین نظام‌هایی‌ست که نقش خود را بر صفحات تاریخ گذارده‌اند. در همان زمانی که جهانیان در جستجوی راه‌حل‌های قرن بیست و یکمی برای ایجاد همزیستی مسالمت‌آمیز و پیشرفت‌های اجتماعی و اقتصادی هستند، حکومت دینی ایران، مصرانه تمام توان خود را صرف مبارزه برای در قید و بند کشیدن شهروندان ایرانی می‌کند.

تاریخ، دو درس اساسی را برایمان به ارمغان آورده است: نخست آنکه تحول سیاسی‌ای که در نتیجه خشونت شکل بگیرد - حال چه از راه یک کودتای نظامی باشد و چه ترور و قتل و جنگ داخلی - در اغلب اوقات، یک موقعیت نامطلوب سیاسی را با نمونه‌ای به مراتب وخیم‌تر و بدتر جا به جا می‌کند. قیام بدور از خشونت برای ایجاد تحول، بر مبنای این اصل پایه‌ریزی شده که «وسیله»، نه تنها بر «هدف» تاثیر می‌گذارد بلکه سرانجام آن را نیز معین می‌کند. در این راستا، اگر هدف ملی ما دستیابی به آزادی، مردم‌سالاری و ایجاد ثباتی درازمدت در امور سیاسی و اجتماعی‌ست، بنابراین وسیله یا وسایل دستیابی به چنین هدف پر ارزشی نیز باید به اندازه همان هدف، پر ارج و پر ارزش باشند.

درس دوم، در طول دو دهه اخیر فرا گرفته شده است، در زمانی که جهان شاهد دگرگونی‌های مهیج سیاسی در کشورهای متعددی بود که در سیطره رژیم‌های منفور و تک‌سالار قرار داشتند. تقریباً در تمامی این موارد، این تغییرات و دگرگونی‌ها حاصل قیام‌های مهم و موثر بدور از خشونت و شامل مبارزات نافرمانی مدنی بود که بنحوی احسن سازماندهی و تبلیغ شده بودند. به نظر من، درس مهم تنها این نیست که سرنگونی رژیم‌های منفور اجتناب‌ناپذیر و حتمی است، بلکه صرف‌نظر از ددمنشی و بیرحمی این نظام‌ها، آنها سرانجام، راهی جز تسلیم در برابر عزم و اراده مردم ندارند. بعلاوه، ما دریافته‌ایم زمانی که عزم ملی بصورت مبارزه‌ای بدور از خشونت و با نافرمانی مدنی شکل گرفته و متبلور می‌شود، در اکثر اوقات سرانجام کار، استقرار یک سیستم سیاسی مردم‌سالارست.

نمونه‌هایی از مبارزات بدور از خشونت

مبارزات بدور از خشونت و سازمان‌یافته جمعی، سوابقی طولانی داشته و پیکار بر این نکته استوار است که در برابر خشونت یک رژیم سرکوبگر، مبارزان از توسل به شیوه‌ها و متدهای مشابه خودداری می‌کنند. یک تکنیک پایداری و مبارزه بدور از خشونت و شیوه مهیج که مورد تقلید بسیاری هم قرار گرفته است، راه جسورانه ولی بدور از کشت و کشتاری بود که گاندی در مبارزه برای استقلال هندوستان از یوغ امپراطوری بریتانیا برگزید. البته، در مورد کاربست‌پذیری این شیوه، نمونه‌های متعدد دیگری، هم در باره رویارویی با مسائل و مشکلات داخلی و هم در مورد دخالت‌های بیگانگان وجود دارد.

انقلابیون آمریکائی با تحریم چای و امتناع از پرداخت مالیات، به مبارزه با انگلیسی‌ها پرداختند. دو قرن پس از آن، فعالین نهضت حقوق مدنی در آمریکا، تصمیم گرفتند که با مقاومت بدور از خشونت به پیکار خود ادامه بدهند. آنان از شیوه‌های گوناگونی چون، تحصن، راه‌پیمائی با هدف آزادی، خودداری از رای دادن، پرکردن زندان‌ها و غیره، استفاده کردند. دهه ۱۹۶۰ میلادی شاهد فعالیت‌های مخالفین جنگ ویتنام بود که به تاکتیک‌هایی چون سوزاندن کارت نظام وظیفه، تظاهرات و نپرداختن مالیات روی آورده بودند. از اواسط دهه ۱۹۷۰ میلادی، نافرمانی مدنی، در بیش از دهها مرکز تحقیقات سلاحهای اتمی، مناطق انبارداری، سیلوهای پرتاب موشک، ادارات دولتی و شرکتها به منظور مخالفت با مسابقه تسلیحاتی صورت گرفته است. در دهه ۱۹۸۰ میلادی، نهضت مخالفت با جداسازی نژادی (نهضت ضد آپارتاید)، روزانه در مقابل سفارت کشور آفریقای جنوبی در شهر واشنگتن دست به تظاهرات می‌زد - تظاهراتی که اغلب در آن، نمایندگان مجلس آمریکا، رهبران مذهبی، شخصیت‌های برجسته اجتماعی و دانشجویان نیز شرکت می‌کردند.

ناگفته نماند که نافرمانی مدنی و مبارزه بدور از خشونت، به هیچوجه یک پدیده جدید نیست. در روم باستان، در واقع در سال ۴۹۴ قبل از میلاد، رنجبران و اعضای طبقه عوام، تصمیم گرفتند از کشتن نمایندگان که در مجلس، خواسته‌های آنان را نادیده گرفته بودند، خودداری کرده و در عوض، شهر را ترک کرده به تپه‌ای در حوالی آن کوچ کردند، که بعدها «کوه ورجاوند» نام گرفت. چند روزی نگذشت که دولت، بهسازی چشم‌گیری را در اوضاع زندگی آنان پدید آورد.

مردم هلند، در دهه ۱۵۶۰ میلادی با مبارزه‌ای بدور از خشونت به پیکار حاکمان اسپانیائی خود رفتند. مجارها در دهه ۱۸۵۰ میلادی، از همین شیوه برای مقاومت در برابر سیطره اتریشی‌ها استفاده کردند.

وقتی دانمارک و نروژ، در جنگ جهانی دوم، با استفاده از متدهای بدور از خشونت، در برابر «نازی کردن» سیستم آموزشی خود مقاومت کردند، بسیاری از یهودیان در آن دو کشور از هلاکت نجات یافتند.

در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی، برداشت مردم ال‌سالوادور از مبارزه بدور از خشونت، شامل تصرف و

تحصن در دانشگاهها، ادارات دولتی و کارخانه ها از سوی گروههای دانشجویی و اتحادیه‌های کارگری بود.

در ۱۹۲۰ میلادی، برلن به یمن یک مبارزهٔ بدور از خشونت، شاهد شکست یک کودتای دست‌راستی علیه دولت مشروع آلمان بود. در ۱۹۲۳ میلادی، رویداد مشابهی در «رور» اتفاق افتاد. در ۱۹۸۶ میلادی، مردم فیلیپین، بدون کشت و کشتار، فردیناند مارکوس را از اریکهٔ قدرت بزیر کشیدند. در بهار ۱۹۸۹ میلادی، تظاهرات و اعتصاب غذای صدها هزار شهروند چینی برای دستیابی به آزادی بیان و اصلاحات دموکراتیک، جهانیان را شگفت‌زده کرد. میدان «تی‌یانان‌من» مملو از دانشجویان چینی شده بود که شعار «پیروزی از آن ماست» را بر روی پلاکاردهای خود نوشته بودند.

و امروز در ایران، دانش‌آموزان، دانشجویان و جوانان، با بهره‌جویی از متدهای گوناگون نافرمانی مدنی، پیشگام یک یورش ملی برای دستیابی به مردم‌سالاری و حکومت عرفی شده‌اند. تحصن، راه‌پیمایی‌های ساکت، اعتراض‌های خیابانی، شب‌نامه‌نویسی، تکثیر خبرنامه‌ها و دعوت به تحریم از سوی گروهها و رهبران دانشجویی، الهام‌بخش اعتراضها و اعتصابها و حتی شورش قشرهای ناراضی جامعه چون کارگران، کشاورزان، پدران و مادران و کارکنان صنایع نفت و گاز شده است.

تا همین چند سال پیش، ایرانیان کمتر جرات می‌کردند که علیه ملایان حاکم سخن بگویند، ولی امروز آشکارا خشم خود را بازگو کرده و در سراسر ایران، در شهرها و روستاها. متهورانۀ رژیم ملایان را به چالش می‌طلبند.

این نمونهٔ درخشانی‌ست که چگونه مبارزهٔ بدور از خشونت و فشاری که از جانب آحاد مردم بر رژیم وارد می‌شود، می‌تواند به تغییر و تحول بیانجامد. ما ایرانیان باید تا زمان دستیابی به یک حکومت عرفی، تا استقرار یک جامعه مدنی، و نهادینه شدن یک دموکراسی واقعی که بر مبنای عزم و ارادهٔ ملی پایه ریزی شده، به مبارزه خود ادامه دهیم.

مبارزهٔ بدور از خشونت و نافرمانی مدنی چیست؟

باور و اعتقاد من به مبارزهٔ بدور از خشونت بعنوان روشی کارساز برای ایجاد تحول سیاسی در ایران، بر مبنای این حقیقت پایه‌ریزی شده که این راهکارها نهایتاً نتایجی فراگیر و همیشگی برجای می‌گذارند. هر چند ممکن است برخی تصور کنند که مبارزهٔ «بدور از خشونت»، نوعی بی‌ارادگی و کنش‌پذیری‌ست، ولی در واقع، مبارزه بدور از خشونت، پیکاری فعال و پرتوان است: بخاطر اینکه نافرمانی مدنی از نیروی مردم - از نیروی تمامی مردم - نشات می‌گیرد؛ مردمی که فعال و مصمم و همگی به یک طرح مشخص و رفتاری آگاهانه متعهد هستند. اکثراً، این نهضت‌ها بر پایهٔ اصول معینی بنیان‌گذاری شده‌اند. در مورد ایران، این اصول بر مبنای اعتقاد به جدایی دین از دولت - سکولاریسم - مردم‌سالاری و ترقی‌خواهی و جامعهٔ مدنی پایه‌ریزی شده است.

نومیدی و عدم اتکا به نفس، ممکن است که نفرت و حس انتقام‌جوئی را در قلب و ذهن مردم بوجود بیاورد. من اغلب چنین احساساتی را در کنار فریادهای کمک و یاری از زبان هم‌میهنان ستمدیده خود می‌شنوم. احساس درماندگی کاذب، باعث می‌شود که آنان به هیچ چیز کمتر از یک «مشت آهنین» که نیرومندان، به سرعت و بدون عفو و آمرزش، دشمن را یک شبه از میان ببرد و راه آزادی را هموار کند، رضایت ندهند. چنین گزینه‌ای، به بهانه رهایی، کشت و کشتار و خشونت را تجویز می‌کند.

اما هر نوع تحولی که بر اساس خشونت سیاسی پایه‌ریزی شود تنها به یک راستگری ناقص و درمان ناتمامی از گرفتاری اصلی منتهی خواهد شد، بویژه آنکه راهکارهای خشونت سیاسی، تنها به فرمان عده معدودی صادر می‌شوند، در نتیجه نمی‌توانند فراگیر باشند و به ندرت توان همگانی را بسیج می‌کنند. بهمین جهت، چنین عملکردهائی، به یک پیش‌شرط لازم برای دستیابی به یک دموکراسی با ثبات و همیشگی تبدیل نشده و در مشارکت دادن مردم شکست می‌خورند.

فلسفه من، مبارزه ملی ما را فراتر از یک «ماموریت رهایی بخش» می‌بیند، چرا که آنرا به صورت یک پیکار در راه کاشتن نهال ثبات سیاسی و نهادینه کردن اصول مردم‌سالاری و استقرار یک جامعه مدنی ترسیم می‌کنم.

نیرو و توان یک نهضت بدور از خشونت که بر مبنای نافرمانی مدنی استوار شده، سرچشمه در پشتیبانی آحاد مردم دارد. چنین مبارزه‌ای تمامی اقشار جامعه را در بر می‌گیرد و ماهیتی فراگیر دارد. در نهایت، این شیوه مبارزه می‌تواند برای عده‌ای که در آنسوی صحنه مبارزه قرار دارند، تسهیلاتی را ایجاد کند تا بدون خونریزی، تسلیم اراده مردم شوند.

امروز باید ایرانیان خود را والاتر از انتقام‌جوئی و ماورای هرگونه رغبت به کشتار و خشونت ببینند. باید این افسانه را به زباله‌دان تاریخ بریزیم که می‌گوید: ما قادر نیستیم که بطور دسته‌جمعی و پیوسته آینده خود را رقم بزنیم.

مسیری که در پیش داریم

در این مبارزه ملی برای دستیابی به آزادی‌های فردی و سیاسی، باید به آرمان‌های خود متعهد بمانیم - از رفتار و کردار ستمگرانه پرهیز کنیم، چرا که در غیر این صورت، به جرگه ستمگران پیوسته‌ایم.

باید بیش از هر زمان، بر این نکته پافشاری کنم که اگر تاریخ درسی به ما آموخته، اینست که با تکرار کجروی‌های گذشته، خود را محکوم به رویارویی با همان نتایج فجیع می‌کنیم. من به انتخاب

مسیری که آرامشی موقت را به همراه بیاورد، باوری ندارم. در عوض، به روندی معتقدم که صرف نظر از هزینه و زمان، هدفش از میان بردن و حل کردن معضلات بصورتی همیشگی است. به عبارت دیگر، کافی نیست که تنها از شدت درد بکاهیم؛ بلکه باید بیماری را تشخیص داده، برای همیشه درمانش کنیم.

تنها از طریق ایجاد یک تحول و تکامل عمیق در روند اندیشه و تفکرمان، در آگاهی فرهنگی مان، و بالاخره در قوه درک و خردمان است که می توانیم بعنوان یک ملت، به ترقی و مدرنیته ای در خور قرن بیست و یکم و فراتر از آن، دست پیدا کنیم. باید اصول ملی گرائی، میهن پرستی، استقلال، حاکمیت ملی و هویت فرهنگی خود را گرامی داشته و همزمان با آنها، به مدارج و مراحل بعدی بیاندیشیم - مراحلی که شامل بازسازی جامعه و در دست گرفتن و شکل دادن به آینده میهن مان است. هیچ دستی از عالم غیب، هیچ معجزات و کراماتی و هیچ ناجی و پیشوائی، آینده ای رویائی را در ظرف زرین به ما ارمغان نخواهد کرد.

آنچه هرگز نباید از یاد برود، و آنچه که نهایتاً سرنوشت ملی ما را رقم خواهد زد، تعهدمان برای ساماندهی آینده از طریق پیاده کردن آرمانها و جامه عمل پوشاندن به این اندیشه هاست. ما باید برای بدست آوردن چنین آینده ای زحمت بکشیم و تلاش کنیم - دوشادوش یکدیگر!